

# آسیب‌شناسی تربیت دینی

آزاده مدنی\*

تربیت

تربیت به معنای پروراندن، رشد دادن، هدایت کردن در مسیری مشخص و به فعلیت رساندن است، در لغت مصدر فعل ”ربی“ و ”یربی“ از ماده ”ربو“ است. می‌توان آن را پرورش دادن قوای روحی و جسمی برای رسیدن به کمال مطلوب دانست یا آنکه ایجادکننده صفات پسندیده و ملکات فاضله شمرد. مراقبت سالم از حیات در حال رشد، ایجاد تغییر در شخص به منظور درک مسائل و زمینه‌سازی مطلوب برای استقلال فکری نیز تعریف دیگر آن است. انتقال سنن و آداب نیز می‌تواند آن را توصیف کند. در واقع در تعریف این لغت، دیدگاه تعریف‌کننده دارای اهمیت است. فیلسوف، روان‌شناس، جامعه‌شناس و عالم علم اخلاق هر کدام آن را به شکلی معنا می‌کنند. اما در مجموع تربیت همان هدایت شخص در مسیری مشخص برای رسیدن به هدفی معین است. هدف می‌تواند جسم، روح، عقل، اخلاق، علم و رسیدن به هر کمال مطلوب دیگری باشد؛ اما بحث ما در این سطور، تربیت دینی است.

در بین نژاد سامی در زبان آرامی، دین به معنای حکم و قضا است؛ اما در بین سامیانی که اجداد اعراب به شمار می‌آیند، رسم و عادت شمرده می‌شود؛ در زبان اوستایی، شریعت و مذهب است. با اینکه در قاموس‌های زبان عربی، معانی مختلفی نظیر: اعتقاد، فخر، حکم، داوری، سیاست، تدبیر، محاسبه، خلق، عادت، مجازات و ... برای این کلمه وجود دارد، اما می‌توان گفت اصطلاحی که امروزه مرسوم است، همان معنای اوستایی آن یعنی مذهب و شریعت است؛ هرچند می‌توان معانی مختلفی را هم در این زمینه با هم جمع کرد. دین در این معنا، متشکل از ابعاد گوناگونی است که شاید بتوان گفت دیگر معانی آن را شامل می‌شود. مهم‌ترین ابعاد آن عبارت است از:

۱. بعد اسطوره‌ای

۲. بعد اعتقادی

۳. بعد اخلاقی و ارزشی

۴. بعد اجتماعی

۵. بعد مناسکی

۶. بعد تجربی

منظور از تربیت دینی، پرورش متربی در همه ابعاد فوق است؛ یعنی در واقع برای رسیدن به حقیقت دینداری باید تمام این ابعاد را به منصف ظهور رساند تا بتوان یک شخص را به معنای حقیقی خود دین باور دانست. نمی‌توان رسیدن به این ابعاد را مسیری جداگانه شمرد؛ بلکه هرچند هدف ظاهری آنها با هم متفاوت است، درحقیقت انسان به معنای فردی حاضر در یک جامعه - با گذشته، حال، آینده و دیگر اختصاصاتش - به تمام این ابعاد در جهت رشد و شکوفایی همه جانبه نیاز دارد.

می‌توان گفت دین نیاز فطری بشر است و روح و روان انسان، با ایمان و دین آمیخته است. نیرومندترین عاملی که می‌تواند هرگونه اضطراب و نابسامانی را به آرامش بدل کند، توجه همه جانبه به حضرت حق است؛ چنان‌که بارها در این باب سخن گفته شده که این گرایش و توجه

سرچشمه فطری دارد و انسان چنان‌که به خود پردازد - البته خود اصیل و درونی - جلوه‌گاه حضرت باری تعالی خواهد شد. مولای متقیان می‌فرماید:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ<sup>۱</sup>

پس می‌توان گفت که دینداری، بیش از هر چیز و پیش از هر چیز نوعی آشنایی با خود است و هویت صحیح انسانی نیز در گروی این آشنایی است. به همین دلیل است که تمدن با پیشرفت خود، نارسایی‌های بسیاری در عرصه تربیت به وجود می‌آورد؛ زیرا هر چه پیشرفت و تکنولوژی بیشتر شود، انسان بیشتر درگیر کثرات می‌شود و از خودی خویش فاصله بیشتری می‌گیرد. البته نمی‌توان تقصیر این نابسامانی را تنها بر گردن تمدن انداخت؛ زیرا تمدن، حیاتی سه بعدی دارد:

۱. علوم و فنون

۲. صنعت و هنر

۳. دین

هر یک از این سه بعد را می‌توان موجودی زنده دانست که با رشد خود، به رشد و حیات تمدن نیز یاری می‌رساند. اما تاریخ به ما نشان می‌دهد که این سه رکن نتوانستند پا به پای یکدیگر رشد متناسب داشته باشند، و گاه تأکید بر رکنی، سبب ضعف ارکان دیگر گشته است. در واقع روش پیاده شده در جوامعی که نتوانستند این تعادل را برقرار کنند، روشی غیرفطری بوده است.

نگاهی به کودکان که پیش از دیگران از فطرتی پاک و دست نخورده بهره‌مندند، نشان می‌دهد که گرایش و حساسیت‌های آنان چه سمت و سویی دارد. دین، بویژه در بعد اسطوره‌ای آن، روح و فطرت سلیم کودک را ارضا می‌کند؛ همان گونه که انسان اولیه در برخورد با مسائل ناشناخته، نخستین گرایشش به ساختن داستان‌هایی بود که هستی او را بر زمین توجیه کند؛ البته نه تنها هستی خودش، بلکه هستی تک‌تک موجودات در کنار خودش، اعم از جاندار و بی‌جان را نیز توجیه کند.

خیال‌پردازی‌ها و اسطوره‌سازی‌های بسیار در طول قرون متمادی حتی تا قرن اخیر، در مورد پیدایش و تکوین جهان و انسان، نشان می‌دهد که آدمی تا نداند کیست و از کجا آمده، آسوده خاطر نخواهد شد. کودکان می‌خواهند بدانند از کجا آمده‌اند؟ چگونه آمده‌اند؟ به کجا

می‌روند؟ چه کسی آنان را به این جهان آورده است؟ و پرسش‌های بی‌شمار دیگر. درواقع می‌توان گفت این نخستین بعد تربیت دینی است. آدمی قدمی پیش‌تر که می‌رود، نیاز دارد که دوست بدارد و به موجودی تکیه کند که از او برتر است و می‌تواند پناهگاه او باشد. این‌جا است که اعتقادات شکل می‌گیرد و باورهای دینی همچون هستی و چیستی خدا، اعتقاد به معاد، پیامبر، امامان و ... ظاهر می‌شود. این معارف به معتقدان بینش خاصی درباره حقایق دین می‌دهد. همین مسئله سبب می‌شود بسیاری از حکما و عرفا، عرفان و معرفت به هستی خداوند را بر نگاه فقهی به دین ترجیح دهند؛ زیرا تا این معارف روشن نشده و باورهای اساسی نهادینه نگردیده باشد، ارزش‌ها به درستی شناخته نمی‌شود و مناسک نیز که مرحله بعدی آن است، کم فایده خواهد بود. درواقع کارکرد اصلی هر آیینی آن گاه به تمامی به دست می‌آید که باورهای مبنایی آن محکم پایه‌ریزی شده باشد. به همین دلیل است که بعد فقاهتی دین، متأخرتر از بعد اعتقادی آن قرار می‌گیرد.

بعد از شناخت باورها و ایمان به آنها، بعد اخلاقی و ارزشی نسبت به چگونگی باورها و بر مبنای آن شکل می‌گیرد. کم‌کم خوب و بد، پندار، گفتار و کردار نیک و بد مشخص می‌شود. از اینجا به بعد، بعد اجتماعی دین نیز خود را نشان می‌دهد و ارزش‌ها برای کنترل جامعه و رهنمون شدن به هدف مطلوب باور دینی آن جامعه، شکل داده می‌شوند. لزوم پیروی از دستورها و قوانین دین، واجبات، محرمات و اعمال مباح نیز مشخص می‌شوند و دیندار موظف به اجرای آن است.

مرحله بعد مناسک است. مناسک، اعمال و شعایر دینی است که دیندار باید در طول زندگی خود آنها را بجا آورد و در پایان، مسیر بعد عاطفی دین، یعنی تجربه دینی شکل می‌گیرد. این بعد، رابطه انسان را با شعور برتر حیات، یعنی خدا ترسیم می‌کند و بیش از آنکه تربیتی باشد، حاصل یک تربیت دینی است؛ یعنی حاصل تربیت صحیح یک انسان دین‌باور؛ انسانی که خداوند را - در برترین و قوی‌ترین شکل خود - به صفات جمال و جلالش می‌بیند و می‌شناسد؛ انسانی که هستی برایش جلوه‌گاه حضرت حق می‌گردد. در این مرحله است که به گفته امام خمینی، "محبت و اشتیاق و عشق، براق معراج و رفرق وصول" می‌شود. اینجا دیگر ترسی نیست، عشق ذاتی به وجود خدا است؛ اما پیش از این مرحله، ترس یکی از عوامل مهم پرستش خداوند است. با آنکه ترس عامل غرضی است، اما از آغاز تاریخ این معنا

برای پرستش و نیایش خداوند عاملی مهم به شمار می‌آمده است. معصوم (ع) این نوع پرستش را "پرستش بندگان" می‌داند؛ اما در واقع شایع‌ترین نوع پرستش است و متأسفانه در تربیت دینی ما یکی از مهم‌ترین آموزه‌های تعلیمی است که متعلمان بسیاری را در این حد نگاه داشته است.

اگر از دید فقاهتی صرف به مسئله تربیت بنگریم، گاه به جای اینکه خدا را نقطه توسل، روشنی و پناهگاه همه گناهکاران و بیچارگان نشان دهد، با نگاهی یک بعدی، ترس از غضب او را وسیله‌ای برای تربیت دینی می‌شمارد و برخلاف آنچه در قرآن آمده و بنده خدا را این‌گونه توصیف می‌کند که "نه ترس دارد و نه اندوه"<sup>۳</sup>، عمل می‌کند و انسان دیندار را انسانی همواره ترسان از غضب الاهی نشان می‌دهد. شاید به همین علت باشد که امروزه این نوع دینداری سبب بی‌دینی تعدادی گشته است؛ چون انسان دیروز که ترس برایش عامل مهمی برای پناه بردن به غیب و خدا بود، و بسیاری از حوادث را اعم از طبیعی و غیرطبیعی به جهت خشم خداوند می‌دانست و از ترس به او پناه می‌برد، دیگر با تصور اینکه بسیاری از این رخدادها جنبه طبیعی دارد و نه الاهی، به جای پناه بردن به درگاه الاهی، می‌کوشد در حل مشکلاتش به طریقه علمی عمل می‌کند و از این جهت ترس‌های بسیاری از بین رفته است و خدا دیگر تنها عامل مجازات انسان‌ها شناخته نمی‌شود؛ پس نگرشی که خدا را بیشتر مجازات‌گر معرفی کند، کم‌کم سبب بی‌دینی می‌شود. این نگرش وجه صوری آیه "ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون"<sup>۴</sup> را مطمع نظر قرار می‌دهد و معنای باطنی آن را به فراموشی می‌سپارد؛ معنای باطنی‌ای که هدف خلقت را ليعرفون می‌داند و بیشترین هم‌خویش را تربیت انسانی قرار می‌دهد که صاحب معرفت باشد؛ زیرا با این معرفت است که انسان می‌تواند با طیب خاطر و آرامش کامل، اراده خود را به اراده خداوند پیوند زند و امر خود را به او تفویض کند.

اول العلم معرفة الجبار و آخره تفويض الامر اليه

این، غایت انسان دین‌مدار و تربیت دین‌مدارانه است؛ غایتی که به توحید به عنوان زیربنای اسلام می‌انجامد. توحید نگرشی مطلق‌گرا است و در ستیز با کثرت‌گرایی عصر حاضر قرار می‌گیرد. اما جا دارد درباره این مطلق‌گرایی توضیحی داده شود. آیا نگرش توحیدی نگرشی اطلاقی در راه است، یا اطلاقی در غایت؟

این‌جا است که گاه با نگاه متعصبان دچار اشتباه می‌شویم. به نظر می‌رسد که نگرش اطلاعاتی توحید در همان اصل وحدانیت خداوند خلاصه می‌شود؛ زیرا از پیشوایان دینی ما جمله ”طرق الی الله به عدد انفاس خلائق“ به یادگار مانده است؛ جمله‌ای که کاملاً در برابر مطلق‌گرایی قرار می‌گیرد. در واقع با استناد به این گونه آرا می‌توان گفت که در الگوی مطلوب تربیت دینی، غایت یکی است، اما تنوع مسیر بسیار است و این مسئله کاملاً منطبق بر کثرتی است که در نظام هستی شاهد آن هستیم؛ کثرتی که در نهایت به وحدت بدل می‌گردد، البته از طرق مختلف. این نگرش در تربیت دینی، ما را از جزم‌گرایی برحذر می‌دارد و سعه صدر بیشتر را چه در عرصه تربیت فردی و چه در عرصه تعاملات اجتماعی سبب می‌شود.

### دین درونی و دین بیرونی

هرچند نمی‌توان دین را به دو عرصه بیرونی و درونی تقسیم کرد، مقصود از این بحث تأکید بر دیداری درونی و بیرونی است. در واقع دین قابل تجزیه به درونی و بیرونی نیست، اما نگاه ما این تقسیم‌بندی‌ها را ایجاب می‌کند؛ نگاهی که گاه دچار افراط و گاه درگیر تفریط است. در یک نگاه سطحی، مطلق‌گرایی و سستی بودن دو ویژگی دین بیرونی است. در این دو ویژگی است که دین درونی در جایگاهی مقابل با دین بیرونی قرار می‌گیرد؛ یعنی در واقع دین درونی، نسبی‌گرا و در جریان می‌شود. اما این دو تفاوت، چندان دقیق و مهم نیستند؛ بلکه دین درونی و دین بیرونی در یک نکته اساسی دچار چالش هستند و آن، تأکید بر خودسازی و تحول درونی است که به نظر می‌رسد باید مهم‌ترین هدف تربیت و عمده‌ترین مسئله مربوط به آن باشد؛ زیرا با فراموش شدن تحول درونی، انسان به گونه‌ای خود فراموشی می‌رسد که همراهش چیزی جز غفلت نیست. این غفلت درست در تقابل با خداوند قرار می‌گیرد؛ زیرا چنان‌که گفته شد، آن گاه شناخت حقیقی حضرت حق میسر می‌شود که از طریق شناخت نفس خود به آن دست یافته باشیم. پس در واقع می‌توان گفت که تربیت، نوعی دین درونی است که جریان رشد و تکامل بشر را اداره و هدایت می‌کند؛ البته طبیعتاً این جریان نمی‌تواند دفعی باشد، بلکه باید مستمر و بی‌پایان تا آخرین لحظات حیات فرد را در برگیرد. این‌جا است که مشخص می‌شود تربیت اصولاً امری بی‌نهایت است؛ زیرا کمال مطلوب انسان از دسترس او

بسیار دور است و هر چه بکوشد به عمق آن دست یابد، هنوز فرسنگ‌ها تا مقصد راه باقی مانده!

اما نکته مهم این است که تربیت تنها تا جایی بر عهده مربی است و مربی تا حدودی ربوبیت قهری بر متربی دارد و از جایی این متربی است که باید خود جویای تربیت خویش و هدایت شدن توسط مربیان الهی، یعنی پیامبران و اولیای خداوند بر زمین باشد که هدف آنان از تربیت متربیان چیزی جز رنگ خدا گرفتن نیست.

صَيِّغَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَيِّغَهُ<sup>۵</sup>

این، در واقع همان غایت توحید یعنی خداگونگی است. انسانی که به این مقام دست یافته و رنگ خدایی به خود گرفته، می‌تواند راهنما و مربی دیگران برای رسیدن به این مقصد باشد؛ اما پیش از رسیدن به این مقصود، هدف اصلی همان رشد، مهار درونی و خودسازی است.

نفس خود ناکرده تفسیر ای فلان چون کنی تسخیر نفس دیگران  
نفس را اول برو در بند کن پس برو آهنگ و عـظ و پند کن

سامان‌یابی فردی یعنی تربیت، و سامان‌دهی اجتماعی دو اصل یلند آموزه‌های اسلامی است؛ اما به گفته امام خمینی<sup>۶</sup> «ما تا اصلاح نکنیم خودمان را، نمی‌توانیم کشور خودمان را اصلاح کنیم. هر کسی باید از خود شروع کند ... بعد از اینکه خودش را اصلاح کرد، آن وقت دنبال این باشد که دیگران را اصلاح کند.»<sup>۶</sup> در واقع تربیت بدون حضور یک مربی حقیقی که خود پیش‌تر متربی‌ای راستین بوده است، هیچ‌گاه حاصل نخواهد شد.

قطعه ابری که بود ز آب تهی کی تواند که دهد آب دهی

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

به همین علت است که مربیان می‌توانند ضامن صلاح و فساد جامعه گردند؛ زیرا اگر ذات نایافته از هستی بخش باشند، هرگز نمی‌توانند آبشخور معنوی تشنگان جویای معرفت گردند. بدین جهت است که پیامبر(ص) در پاسخ یکی از یاران خود، صلاح و فساد است را در گرو صلاح و فساد فقیهان و عالمان دین و حاکمان می‌داند و مولای متقیان نیز بارها بر این نکته در نهج البلاغه تأکید می‌کند.

«هر کس خود را پیشوای مردم قرار دهد، باید که پیش از تعلیم دادن به دیگران، به تعلیم خویش بپردازد و باید که نخست مردمان را به کردار خویش ادب آموزد آن گاه به گفتار خویش. بزرگ داشتن

آن کسی که خود معرفت آموزد و به تأدیب خویش پردازد، اولی‌تر تا تجلیل آن کسی که به مردم معرفت آموزد و به تأدیب آنان پردازد.»<sup>۲</sup>

«من می‌دانم چگونه شما را اصلاح کنم و چگونه کجی را راست گردانم؛ اما شایسته نیست که برای به راه آوردن شما خویشتن را تباه سازم.»<sup>۳</sup>

علاوه بر این کلمات، این معنا بارها و بارها از میان سخنان پیشوایان ما شنیده شده است؛ سخنانی که پیش از توجه به اصلاح دیگران، تأکید بسیار زیاد بر خودسازی دارد. چنان‌که امام حسن (ع) متعجب می‌شود از کسی که به غذای جسم خویش می‌اندیشد ولی به غذای روح خود اهمیت نمی‌دهد، یا آنکه حضرت علی (ع) شرط اصلاح میان شخص و مردم را اصلاح میان خود و خدا می‌داند؛ همچنین او به حاکمان عدالتجو فرمان می‌دهد که نخستین گامشان، زدودن هوا و هوس از درون خویشتن باشد. به همین دلیل و با استناد به سخنان این بزرگان، باید گفت که مریبان و حاکمان جامعه آنانند که پیش از آنکه مدعی اجرای احکام دین در سطح جامعه باشند و چشم به دینداری دیگران دوخته باشند، مالک بر نفس خویشتن بوده و از منیت و خودبینی پرهیز می‌کنند. مولای سخن، خطاب به فرزند بزرگوارش می‌فرماید:

«ای فرزند عزیز! خود را و دیگران را با یک ترازو بسنج؛ پس بر دیگران آن پسند که بر خود می‌پسندی، و چیزی را که بر خود ناروا می‌دانی بر دیگران نیز ناروا دان، و آن سان که نمی‌خواهی بر تو ستم کنند، بر کسی ستم مکن و چنان‌که از مردمان چشم نیکی داری، نیکی کن. کاری را که از دگران زشت می‌دانی نیز از خود زشت دان و رفتاری که چون با دگران کنی خشنود گردی، چون با تو کند به آن خشنود باش. آنچه ندانی، هرچند اندک دانی، مگوی. آنچه نمی‌پسندی که درباره تو چنان گویند، درباره دیگران بر زبان میاور. بدان که خودپسندی خلاف صواب است و آفت خرد.»<sup>۴</sup>

درواقع شخصی که تقاطع ضعف مردمان در او است، نمی‌تواند مردمان را به راه راست هدایت کند و آن کس که قدم در راه تغییر مردمان می‌گذارد، نباید هم‌رنگ آنان باشد. او باید از اسارت خودپسندی‌های عامیانه آزاد باشد که این آزادی، شرط توفیق یک مصلح دینی است. مصلح دینی آنگاه می‌تواند مدعی عدالت و آزادی باشد که از هر نوع خودپرستی آزاد گردد و این درواقع معنای راستین حریت است که ارزش آن در ساحت دین درونی آشکار می‌شود. این‌گونه انسان همان است که علی‌وار با اینکه می‌داند چگونه مردمان را از کجی به راستی کشاند، آنجا که هراس تباهی خود و نفس‌پرستی را می‌بیند، با وجود قدرت و توان از



این کار صرف نظر می‌کند. او همان است که در گفتار آن گونه است که در کردار و پندار و بی‌هیچ ترسی آنچه را دارد عمل می‌کند و به منصف ظهور می‌رساند؛ بدون آنکه با ظاهر شدنش به مردمان ستم کند و با عمل و زبانش آنان را برنجاند.

## تربیت فردی - دینی

در آغاز تربیت دینی بر این اصل تأکید می‌کنیم که انسان از یک مبدأ، زندگی و هستی خود را شروع می‌کند و باید که به همان مبدأ بازگردد. (انا لله و انا الیه راجعون)

این مسیر یا همان صراط مستقیم با آنکه مسیری واحد می‌نماید که همان صراط انسانیت و زندگی بر اساس استعدادهای فطری به فعلیت رسیده انسان است، اما در عین وحدت، کثرتی به عدد انفاس مردمان دارد. در واقع صراط مستقیم چیزی جز فعلیت یافتن استعدادهای نهفته آدمی نیست که به سبب کثرت خلقت خداوند، و کثرت شرایط اجتماعی، مذهبی و محیطی، با اینکه مقصد یکی است، صور راه را کثیر می‌کند. به همین علت برای دست یافتن به روشی صحیح، شناخت شخصیت و هویت مخصوص هر فرد و استعدادهای خاص او لازم و ضروری است و نمی‌توان برنامه‌ای ثابت برای تربیت متریبان برگزید. البته این به معنای نبود مفاهیم و الگوهای ثابت نیست؛ بلکه باید این الگوها را با استعدادهای فردی آمیخت تا برنامه‌ای مناسب برای متریبی، از میان آن برگزید. این روش چه در تربیت دینی و چه در تربیت فردی و اجتماعی و حتی هر گونه تربیت دیگری سودمند و راهگشا است؛ زیرا بدون در نظر گرفتن این متغیرها، هر نوع بحث تربیتی و هر نوع راهکاری به یقین متریبی را به مقصد نخواهد رساند.

برای به دست آوردن این متغیرها، نخستین وظیفه مربی، طرح سؤال است:

- متریبی در کجا به دنیا آمده است؟

- چه زمان و در چه خانواده‌ای متولد شده؟

- مذهب و دین در خانواده چه جایگاهی دارد؟

- استعدادهایش چگونه است؟

- چه آسیب‌های روانی و اجتماعی را ممکن است تجربه کرده باشد؟

- و ...

بعد از طرح این پرسش‌ها و البته با دانستن مفاهیم کلی و اصولی تربیت، می‌توان مسیر شایسته را برای متری طراحی کرد؛ البته این مفاهیم کلی که از اصول اخلاقی و دین گرفته شده است، باید در جهت نیازهای فرد و جامعه درجه‌بندی و طبقه‌بندی شود تا با پیروی از نظم لازم و با داشتن برنامه‌ای هدف‌مند بتوان مقصود شایسته را حاصل کرد.

اما علاوه بر شناخت متری، همان گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، مری نیز باید ویژه‌گی‌ها و شرایط لازم را داشته باشد. در واقع این شرایط به نوعی هدف تربیت متری نیز به شمار می‌آید؛ زیرا مری باید آنچه را که برای تربیت آن برخاسته، خود دارا باشد. سه عنصر اساسی در این زمینه حائز اهمیت بسیار است:

۱. آگاهی

۲. ایمان

۳. عمل

عنصر آگاهی برای مریان دو ساحت دارد: اول آگاهی از امر تربیت دینی که در واقع آگاهی نسبت به دین و شناخت از امر تربیت است. دوم آگاهی از وضعیت متری که پیش‌تر توضیح داده شد. عنصر ایمان، ارتباط تنگاتنگ با عنصر آگاهی از امر دین دارد. پیش از مرحله ایمان به باور، باید به آن باور معرفت داشت و این معرفت آن چنان نهادینه و ملکه باشد که در جان مری به ایمانی راسخ تبدیل گردد. عنصر عمل نیز وابسته این ایمان راسخ است؛ زیرا عمل با باورهای سست رخ نخواهد داد. پیشوایان ما بر این اعتقادند که مردم را باید با اعمال خود به خوبی‌ها دعوت کرد نه با زبان.

مری باید در عمل درس خویشنداری و پرهیز از خودپرستی و رعایت عدالت و انصاف را به متری بیاموزد؛ زیرا گفتار بی‌کردار بر جان و دل نمی‌نشیند. در اسلام نیز سعادت انسان بر دو رکن اساسی ایمان و عمل استوار شده و هر کدام بدون دیگری، پریدن با یک بال است که منجر به پرواز نخواهد شد. غایت تربیت دینی نیز همین است. حاصل این تربیت باید که متری را مسلح به نگاه دینی و رفتار دینی او را اصلاح کند؛ البته هر دو به نوعی وابسته به فطرت خداجو و خیرطلب آدمی است و اگر سدهایی در مسیر تربیت متری قرار نگیرد، خود به خود با حرکتی فطری این روش برگزیده خواهد شد.

نکته مهم اینکه در میان نظام‌های تربیتی، موفق‌ترین آن است که بیش از تکیه بر بایدها و نبایدهای کلامی، بر هست‌ها و نیست‌های واقعی توجه کند و برای تبیین یک برنامه جامع و مانع، هم به کمال مربی و هم نیازهای مربی بپردازد.

اما تربیت دینی علاوه بر این نظام به زمان مناسب نیاز دارد. زمان‌شناسی مربی و استفاده از بهترین شرایط، از مهم‌ترین هنرهای او است. بیشتر روان‌شناسان اعم از غربی و شرقی، بر این نکته توافق دارند که تربیت باید از کودکی آغاز شود. این مسئله در نظام دینی ما نیز بنیابار اهمیت دارد. بررسی روانکاوان نشان داده است که کودکان پیش از سن چهار سالگی حس مذهبی پیدا می‌کنند. در واقع کنجکاو‌های کودکان در مورد وجود خدا، آفرینش جهان، از کجا آمدن و ... در این سنین است که خود را نشان می‌دهد. همین مسئله در بین احادیث و روایات پیشوایان دینی ما هم دیده شده است؛ چنان‌که از امام باقر (ع) منقول است که باید در سه سالگی کلمه توحید را به کودکان آموخت و در چهار سالگی آنان را با نبوت پیامبر آشنا کرد و در پنج سالگی رویش را به قبله کرد و سجده در پیشگاه خدا را به او آموخت و در شش سالگی رکوع و سجود به شیوه صحیح و در هفت سالگی وضو و نماز کامل را باید آموزش داد.

با افزایش سن کودک، سه گونه احساس مذهبی در او به وجود می‌آید:

۱. رشد و گسترش و تقویت حس مذهبی

۲. پیدایش تردید در آموخته‌های مذهبی

۳. پیدایش پرسش‌های برخاسته از تردیدها

توجه به این گونه پرسش‌ها و شناخت وضعیت عاطفی و عقلانی متریبان در این مرحله باید مورد تدقیق کامل مربی قرار داشته باشد. امام علی (ع) جان و روان خردسالان را زمین باری می‌داند که می‌توان هر تخمی را در آن کشت کرد و پیامبر نوزادان را دارای فطرتی یکسان شمرد که پدران و مادرانشان آنان را با تربیت‌های غلط از صراط مستقیم منحرف می‌کنند. مربی باید در مراحل اولیه شکل‌گیری تربیت دینی، آن چنان عمل نکند که فرد را تقریباً برای همیشه از دین زده و دور کند؛ زیرا چنان‌که کودکان، نوجوانان و جوانان برای پذیرش خوبی‌ها آمادگی بیشتری دارند، در صورت آموختن بدی نیز، آن بدی مانند سنگ‌نوشته تا ابد روح و روان آنان را گرفتار آسیب می‌گرداند. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

فراگیری دانش در کودکی همانند نقشی است که بر سنگ حک می‌شود. ۱۱

پس نیاموختن دانش نیکو نیز که در واقع آموختن جهالت است، می‌تواند برای باقی عمر اثرگذار باشد.

اما یکی از روش‌های مهمی که مربی باید برای تربیت دینی به آن توجه کند، الگوسازی است. این الگوسازی در دو بخش مهم رخ می‌دهد:

۱. الگوسازی شخصیتی

۲. الگوسازی رفتاری

در الگوسازی شخصیتی، افراد و شخصیت‌های دینی، و تاریخی و اجتماعی مطرح می‌شوند که از نظر مربی، الگو قرار دادن داستان زندگی آنان برای مربی مفید فایده است؛ اما الگوسازی بسیار مؤثرتر، همان الگوسازی رفتاری است که مربی با الگو قرار دادن رفتارهای دینی مربیان (اعم از اولیا و معلمان) به تدریج می‌تواند رفتارهای مناسب (و گاه نامناسب) را بیاموزد. این مربیان باید توجه داشته باشند که اگر مربی نسبت به رفتار آنان دچار عدم اعتماد شود، همانندسازی او، دچار دوگانگی‌های عاطفی می‌گردد؛ در واقع از یک سو می‌خواهد از مربی دور و از سوی دیگر به او نزدیک شود. در چنین نوع الگوسازی، رفتار مناسب شکل نمی‌گیرد و آسیب‌های مهم گریبانگیر مربی می‌شود.

## آسیب‌شناسی اجتماعی دین

اما باید دانست که آسیب‌های تربیت دینی گاه علاوه بر روش‌های تربیتی، ناشی از آفت‌های دین است که ارتباط مستقیم با نظام گسیختگی دینی در بستر اجتماع دارد. این نظام گسیختگی گاه محصول ناموزونی تغییرات اجتماعی و گاه تعارض بین ارزش‌ها و هنجارها در یک جامعه است. تغییرات اجتماعی و محیطی نیز ممکن است بر این نظام گسیختگی‌ها مؤثر باشد. روان‌شناسان اجتماعی نمونه کامل شخصیت را بر اساس هرم مازلو<sup>۱۱</sup>، انسان خود شکوفا<sup>۱۲</sup> می‌دانند.

چنین انسانی تمام نیازهای اولیه‌اش مرتفع شده و در پایان مرحله، انسانی اخلاقی، آرمانگرا، خلاق و دارای هویت مستقل است. این خصوصیات علاوه بر اینکه انسان خودشکوفای مازلو را نشان می‌دهد، در واقع انسان آرمانی در یک آرمان شهر دینی است.

انسانی که نیازهای روحی، روانی و جسمی‌اش در حد متعادل برطرف شده، می‌تواند پویا و خلاق باشد. بنابراین چنین انسانی پذیرنده حقیقت، حلال مشکلات و فاقد تبعیض و تعصب است.

درواقع نقش کامل یک مربی در پروسه تربیت باید بر عهده چنین ابرمردی باشد.

اما خصوصیات مربی که ما آن را به انسان خودشکوفا مرتبط می‌کنیم، همان گذار از مراحل فیزیولوژیک، امنیت، عشق و عزت نفس است. پس می‌توان به راحتی به این نتیجه رسید که در جامعه‌ای که افراد آن نتوانسته‌اند گذاری مناسب از میان این نیاز و سائق‌هایشان داشته باشند، نمی‌توانند در جایگاه یک مربی راستین قرار گیرند. این نگاهی است که دین اسلام نیز به شدت بر آن تأکید می‌کند؛ چنان‌که مولای متقیان می‌فرماید اگر فقر از دری وارد شود، ایمان از در دیگر خارج می‌شود؛ همچنین اینکه ازدواج را سرلوحه تأکیدات مذهبی خود قرار می‌دهد و می‌گوید هر که ازدواج کند، نیمی از دین خود را حفظ کرده است و امثال این‌گونه فرامین. طبیعتاً با این نگاه، هنگامی که تغییرات اقتصادی در جامعه، نیازهای فیزیولوژیک و امنیتی اولیه را تحت تأثیر قرار دهد و روند تغییر فرهنگی، سائق‌های عاطفی و بافت خانوادگی، آنچه را که عشق، محبت و عزت نفس اشخاص اجتماع است، تهدید کند، دیگر انسان خودشکوفا که شرایط یک مربی راستین را دارد، وجود نخواهد داشت و آدمیان بیشتر به دنبال رفع نیازهای اولیه خود هستند تا شکوفایی، خلاقیت و پایه‌ریزی یک جامعه متکی بر هنجارهای اخلاقی دین. در آنجا که تعارض در هنجارها و ارزش‌ها ایجاد شود، جامعه آسیب جدی می‌بیند.

اما هنجارها همان قواعد رفتاری هستند که مشخص می‌کنند مردم در شرایط معین باید چگونه رفتار کنند. این هنجارها را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. آداب و سنن قومی

۲. رسوم اجتماعی که مناسب رفاه جامعه به وجود می‌آید

۳. قوانین و شرایع دینی

۴. قوانین دولتی (که گاه با رسوم اجتماعی هماهنگ نیست)

البته مرزبندی مشخصی را نمی‌توان بین این هنجارها ایجاد کرد؛ زیرا طبیعتاً آداب و سنن اقوام و دین و رسوم اجتماعی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و از هم تأثیر می‌گیرند و صد البته در یک جامعه‌ای که حکومت دینی وجود دارد، قوانین دولتی نیز عموماً با دیگر هنجارها هم

جهت می‌شود. اینجا است که با آسیب دیدن یا بی‌ارزش شدن هر ارزش یا هنجاری، نظام هنجارهای جامعه دچار تعارض و از هم گسیختگی می‌شود که شاید بتوان گفت مهم‌ترین عامل در نظام گسیختگی یک جامعه، همین تعارضات بین ارزش‌ها است.

در اینجا تأکید بر آسیب‌های دینی است که سبب تغییر در بسیاری از هنجارهای دینی، قومی و اجتماعی می‌شود و می‌توان گفت مهم‌ترین آسیب‌های دینی، جریان عرفی‌شدن دین است. عرفی‌شدن پدیده‌ای است که از یک سو به فرد و از سوی دیگر به دین مرتبط می‌شود؛ بنابراین عرفی‌شدن تابع شرایط اجتماعی و میزان تأثیر دین بر جامعه است. البته برخی عرفی‌شدن را افول و تنازل دین نزد فرد و در حیات اجتماعی می‌دانند؛ به این معنا که دین نفوذ و تأثیر خویش را در ارزش‌گذاری اجتماع از دست می‌دهد.<sup>۱۴</sup> عرفی‌شدن را می‌توان در سه شکل کلی تبیین کرد:

۱. عرفی‌شدن گاه در جامعه‌ای رخ می‌دهد که دین در آن نقش عمده‌ای ندارد و رفاه اجتماعی مهم‌ترین مسئله است. عرفی‌شدن در اینجا به این معنا است که دین نمایی حاشیه‌ای پیدا می‌کند و کاملاً شخصی می‌شود. در این گونه جوامع، رویکرد به دین گزینشی است و به کلیت آن رجوع نمی‌شود؛ بلکه گاه اجزای آن مورد توجه قرار می‌گیرد.
۲. عرفی‌شدن در نوع دوم جوامع، به شکلی است که دین در آن جامعه نقش جدی و مهمی ایفا می‌کند؛ البته این نقش مطلوب بوده و دین سبب ارتقای سطح فرهنگ جامعه شده است. عرفی‌شدن در این جامعه، تغییر قرائت‌های دینی و ایجاد قرائت‌های اصلاح‌طلبانه است.
۳. اما در نوع سوم جوامع، با اینکه دین نقش مهمی دارد، اما نتوانسته قدم خاصی در رسیدن به شرایط مطلوب بردارد. در واقع دین با دستاوردهای جامعه همسو نیست. در این گونه جوامع، عرفی‌شدن همراه با بدعت رخ می‌دهد و یا اگر افرادی نیز دین را برای اصلاح امور ناتوان ببینند، آن را رها می‌کنند. در واقع عرفی‌شدن در این جوامع از سر افراط و تفریط رخ می‌دهد. البته نکته حائز اهمیت این است که عرفی‌شدن که نوعی فعالیت برضد دین است، خودش زمانی از جنس دین می‌شود؛ یعنی هنجارها و ارزش‌های مطلق ایجاد می‌کند؛ چنان‌که فروید، نیچه و بسیاری از اندیشمندان قرون اخیر در اروپا در مقابل ساختارهای کهن ایستادند، ولی خود با ایجاد ساختارهای جدید اما محکم، دیواری از جزمیت را که ابتدا خود بر آن

می‌تاختند، به وجود آوردند. در واقع دنیوی شدن آنان همان جزمیتی را ایجاد کرد که دینداری اسلاف‌شان.

در اینجا باید گفت که تضعیف رفتارهای دینی با عرفی‌شدن تفاوت دارد. در تمام طول تاریخ دینی بشر، آنجا که شریعت، دیندار را ملزم به اجرای احکامی می‌کند، کسالت و تنبلی فرد گاه سبب ترک رفتار دینی می‌شود؛ اما این به معنای نپذیرفتن آن رفتار نیست، بلکه تنها عملی از سر کاهلی است. در چنین شرایطی، اصلاح تربیت دینی ساده‌تر انجام می‌شود؛ اما آنجا که تضعیف رفتار به دلیل تضعیف زیربنای اعتقادی باشد، کار سخت‌تر است. در پروسه عرفی‌شدن، گروه‌هایی به این روند یاری می‌رسانند:

الف. کسانی که نظریات عرفی‌گرایانه را طرح می‌کنند. اینان حتی ممکن است خود به آن عمل نکنند و از آن دفاع هم نکنند، اما به طور غیر مستقیم با طرح نظریه، عده‌ای دیگر را به این جریان می‌کشانند.

ب. کسانی که جهان‌بینی آنان عرفی‌شدن است و آن را مانند یک آیین دینی اجرا می‌کنند. طرفداران ایسم‌های مختلف مثل کمونیسم، سوسیالیسم، ناسیونالیسم و ... از این دسته‌اند.

ج. کسانی که مؤمن هستند، اما به واسطه عمل نکردن به آنچه اعتقادشان است، به عرفی‌شدن کمک می‌کنند.

د. کسانی که عملکردهایشان عرفی‌شدن را نتیجه می‌دهد. اینان سیاست‌گزارانی هستند که با خط مشی، تصمیم‌گیری‌ها و نوع الگوهای توسعه‌ای خود - حتی اگر در لباس دین باشد - در نهایت نوعی عرفی‌شدن را تشویق می‌کنند.

ه. دسته آخر متحجران هستند. اینان گاه با مقدس‌مآبی اجازه ورود احکام دینی به عرصه زندگی را نمی‌دهند و گاه از سر افراط عمل کرده و نوعی خشونت را در برخوردهای دینی خود نشان می‌دهند.

البته در جامعه‌ای مانند ایران که حکومت آن از جنس دینی است، عرفی‌شدن هم در آن از سوی دین‌داران رخ می‌دهد، چه دینداران بی‌عمل، چه آنان که با عملکردها و تصمیم‌گیری‌هایشان از دین فاصله می‌گیرند و چه آنان که با تعصبات کور سبب دلزدگی مردم از دین می‌شوند. به نظر می‌رسد گروه آخر در بین دیگر افراد در عرفی‌شدن مؤثرترند؛ زیرا اینان لاقیدی دینی را ایجاد نمی‌کنند، بلکه سبب می‌شوند افراد در برابر دین ایستادگی کرده و

دین زده شوند. این افراد چنان که در منصبی قرار بگیرند، آن چنان تقدناپذیر می شوند و رفتارهای فرمایشی از خود بروز می دهند که گویی مردم را با سربازانی که باید مغزهایشان را شست و شو داد، اشتباه گرفته اند. این نگاه خشک سبب بروز دین بیرونی است؛ دینی که یا معتقدانش بیش از توجه به تحولات درونی خود به برگزاری آداب بیرونی اش پایبندند و یا اینکه پای بندیهایشان بیشتر از روی ریاکاری و به سبب کسب منافع مادی است. طبیعتاً این نوع دیندارای نمی تواند لحظات آرامش روحی و روانی را برای انسان به ارمغان آورد و او را در جهت انسان کامل شدن راهبری کند. همین مسئله خلأ روانی را در جامعه گسترش می دهد؛ خلثی که در نهایت سبب می شود افراد از اقسام دین و عرفان بیگانه برای دست یافتن به آرامش خود بهره جویند و همین سبب اختلاط دینی و در نهایت، دین زدایی می شود؛ چنان که امروزه می توان به راحتی در بین بسیاری از مردم کلمات دینی بودایی و هندویی را گاه حتی بیشتر از احکام و شرایع دین اسلام شنید که علت آن همان جست و جوی بی پایان انسان برای آرامش درونی و عدم توانایی بخشی از دینداران و متولیان دین برای ایجاد این آرامش در میان مردم است.

گاهی به تاریخ در این زمینه بسیار روشنگر است. همواره از زبان بسیاری از منتقدان فرهنگ غرب می شنویم که فردگرایی رنسانس باعث اضمحلال دین و فرهنگ غربی شد و جامعه را بعد از قرون وسطا به تباهی کشاند؛ اما بهتر است از خود بیرسم چرا اروپاییان از قرون وسطا به عنوان سال های سیاه نام می برند و چرا ناگهان رنسانس تمام هستی آنان را این گونه تغییر داد؟

تربیت دینی اسکولاستیک قرون وسطا به نوعی تفسیر متون دینی انجامید که خالی از فضای تحقیق و تجربه دینی بود. چسبیدن به چارچوب های خاص از دین و خالی شدن از معنویت گرایی اصیل و روش های تند و خشن و غیردمکراتیک در تربیت دینی که گاه در زشت ترین اشکال تشکیل می شد، مانند آتش زدن افراد یا کوچک ترین اظهار نظر متفاوت و شکنجه ها و آزارهای بسیار، چیزی نداشت جز واکنشی کاملاً مساوی با آن و طبیعتاً در خلاف جهتش.

این نکته شایان توجه است که به طور مثال در کشوری مانند فرانسه که از مذهبی ترین کشورها بود، به نوعی که هر گونه نشان دنیوی دینی را نفی می کرد (برای نمونه شست و شو را



به دلیل اینکه منجر به زیباتر شدن می‌شد و به دنبال آن توجه افراد را به ظاهر شخص جلب می‌کرد، عملی ناشایست می‌شمرده! در رنسانس فکری اروپا به یکی از لامذهب‌ترین و فاسدترین کشورهای اروپایی تبدیل شد. کشوری که بسیاری از مجریان دادگاه‌های تفتیش عقاید را پرورش داد، در نهایت دچار گونه‌ای دین‌زدایی شد که هر گونه نشان دینداری را غیرمجاز شمرده.

اروپا در دوران رنسانس بسیاری از صفات آزاداندیشانه جامعه اسلامی را در خود حل کرد و با استفاده از محصول آن، به رشد و توسعه مادی پرداخت؛ اما بعد از هشت قرن، کشورهای اسلامی با افراط کردن در نمادگرایی، ظاهرگرایی، حذف تدریس علوم و فلسفه در مدارس اسلامی و فرستیزی، توقف رشد خود را رقم زدند و عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی را که روزگاری معلمان اروپاییان بودند، سبب شدند. نوع نگاه صوری و ظاهری به دین، به نوعی ماتریالیسم دینی انجامید که هیچ ارتباطی با فطرت و درون انسان نداشت؛ به همین دلیل، نبود دین درونی به دین بیرونی انجامید؛ دینی که محصول آن نه انسان وارسته که انسانی متظاهر و صورت‌گرا است.

## آسیب‌شناسی تربیت دینی

مهم‌ترین آسیب تربیت دینی آن است که متریبان دیندار هستند، اما دین باور نیستند. درواقع با فضایل و ملکات انسانی آشنایند، ولی این فضایل را در خود ملکه نکرده‌اند. این مسئله را می‌توان یکی از نمودهای مهم دین درونی در مقابل دین بیرونی دانست. دین درونی عقل باور است، اما دین بیرونی نوعی شرطی‌گرایی است. مریبان دین بیرونی از عامل شرطی شدن استفاده می‌کنند؛ همان گونه که پاولف و اسکیتز، روان‌شناسان معاصر، به عنوان رفتارگرایی آن را ارائه دادند. آن دو و بسیاری دیگر از روان‌شناسان رفتارگرا معتقد بودند که یادگیری مستلزم عادت است. برای آنها عامل کنترل‌کننده رفتار، محیط بود و نه فرآیندهای ذهنی و شناخت. این مسئله در بسیاری از تربیت‌های دینی ما روشن است و رخ می‌نماید. مثالی در این مورد می‌زنم - هرچند ممکن است به مذاق همگان خوش نیاید - و آن اینکه به کار بردن لغت‌های لیبرالیسم، فمینیسم، سکولاریسم و امثال این گونه لغت‌ها در ادبیات سیاسی

و اجتماعی ما به دلیل شرطی‌شدگی چیزی شبیه ناسزا شده است؛ البته هنگامی که از افراد به کار برنده، از محتوای معنایی این کلمات سؤال کنیم، معنای آن را به درستی نمی‌دانند؛ بلکه تنها هنگامی که می‌خواهند خیانتکار بودن شخص یا غریزدگی‌اش را نشان دهند، این لغات را گاه بدون آگاهی از معنایش استفاده می‌کنند. البته در این جا بحث بر سر رد و قبول امثال این لغات نیست؛ بلکه منظور استفاده بجا از هر واژه است، بدون اینکه صرف همشینی این واژه‌ها با مفاهیمی چون غریزدگی منظور باشد.

جامعه عقلانی، هم در گفتار و کردار، عمیق و ریشه‌دار است و هم پندارش همراه با خودشناسی و توجه به هویت و شخصیت انسانی است. رفتارهای شرطی را می‌توان محصول دو چیز دانست: یا گرایش و یا عادات زندگی ماشینی. به همین خاطر در یک تربیت دینی، نباید صرفاً از این نوع گرایش برای ارشاد مردم استفاده کرد. در یک تربیت عقلانی، دیگر مرتبی نمی‌پذیرد که صرفاً با گذاردن کلماتی نظیر بی‌ارزش، ضدارزش و ... محتوای امری را بدون آگاهی از آن نفی کنیم. این مهم، چه در تربیت خانواده‌ها و چه در تربیت معلمان، باید مورد توجه خاص قرار گیرد. نسل جدید ما، نسلی پر از اطلاعات است و دیگر با گفتن جملات و کلمات ساده خبری نمی‌توان آنان را به پیروی از روشی وادار کرد. این نسل برای پذیرفتن به دلیل نیازمند است. پدران و مادران برای قبولاندن مطالب خود به این نسل باید شخصیت‌های مؤثر داشته باشند و سخن آنان نیز باید با منطقی فراگیر هماهنگ باشد؛ وگرنه به راحتی فرزند خود را از دست خواهند داد؛ زیرا بیرون از خانواده و در مرحله بعد مدرسه، مربیان بسیاری اعم از خوب و بد، آماده‌اند که کودک را جذب کنند؛ به عنوان مثال می‌توان از موج جدید مسیحی‌شدن در کشور نام برد. این مسئله در ابتدا اندکی مضحک می‌نمایند، اما با تدقیق بر این مطلب می‌توان دریافت که شخصیت و جذابیت مبلغان در این زمینه به شدت بر جذابیت‌های اولیا و معلمان و روحانیون جامعه غلبه دارد؛ به همین دلیل افراد از حیطه تربیت معلمان واقعی خود خارج شده و با نخستین شخصی که برخورد کرده‌اند، که شاید یک مبلغ مسیحی با رفتاری مهربانانه بوده، جذب او شده‌اند. بنابراین این‌جا است که تمام تربیت دینی اولیا نابود می‌شود و تمام هدف‌های آنان برای فرزندشان پایان یافته تلقی می‌گردد.

پس هر باوری اعم از دینی و غیردینی اگر مربی‌ای مؤثر نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند مفاهیم اساسی خود را به مربیان بیاوراند. همان گونه که در طول تاریخ دیده شده، پیامبران هر

عصر در زمان خود از نام‌آورترین و مؤثرترین شخصیت‌های جامعه خویش بودند؛ زیرا بهترین حرف از زبان انسان‌هایی که عمل نیک و شایسته و زبان فصیح ندارند، به دل نخواهد نشست. علاوه بر جذابیت شخصیت، که فصل مشترک تربیت در خانواده، مدرسه و جامعه است، نکات دیگری نیز در این زمینه به عنوان رکنی اساسی مطرح می‌شود. این نکات، بیشترین تأثیر خود را در خانواده دارد. یکی از این مسائل، چگونگی رابطه اعضای یک خانواده است. این رابطه می‌تواند به سه شکل ظاهر شود:

۱. دموکراسی

۲. عدم دخالت در کار یکدیگر یا آزادی مطلق افراد

۳. دیکتاتوری

شیوه عدم دخالت در کار یکدیگر یا آزادی مطلق همان است که در واقع کسی با کسی کاری ندارد و هر کس در آزادی مطلق اختیار دارد آن گونه که می‌خواهد زندگی کند. طبیعتاً این شیوه کاملاً با تربیت دینی در تناقض آشکار است. اما در نوع دیکتاتوری، با آنکه می‌توان دین و الزامات آن را به شخص قبولاند و البته بهتر است گفته شود او را مجبور به پذیرفتن کرد، اما نتیجه‌اش چیزی جز دین بیرونی نیست. چنین تربیت دینی فرسنگ‌ها با عقلانیت صحیح دینی فاصله دارد. کودک خوب و بد ارزش‌ها را می‌شناسد، اما چرایی آن را نمی‌داند و مجال آن را نیز به دست نمی‌آورد که چرایی آن را جست‌وجو و تجربه کند. محصول این تربیت دینی اجباری و خشن، این است که حتی اگر فرد دین‌مدار شود، فردی جزم‌گرا خواهد شد که هیچ‌گاه توان تعامل صحیح با افراد جامعه را نخواهد داشت.

اما خانواده در شکل دموکراتیک آن، عاقلانه‌ترین و انسانی‌ترین راه زندگی است. در این خانواده، همگان در حد امکانات خود حق دخالت در امور را دارند. روش این خانواده در پرورش فرزندان، پیروی از عقلانیت است و ارتباط همه با هم بر اساس سنجش و خرد صورت می‌گیرد. این‌جا است که در صورت پیدا شدن هر پرسشی، پاسخ آن نیز به شکلی کاملاً معقول داده می‌شود. البته این مقوله به تربیت دینی اختصاص ندارد، بلکه هر تربیتی اعم از دینی و اجتماعی در این نوع خانواده به خوبی قابل دسترسی است. بچه‌ها در این خانواده در عین حال که آزادی دارند، انضباط و تبعیت از قانون را به گونه‌ای می‌آموزند که مستدل و منطقی‌دار است. به همین علت بعدها نیز زبان منطقی و اصولی خوبی را در برخورد با جامعه

دارا هستند. هدف تربیت دینی در این نوع خانواده‌ها، دین درونی است؛ دینی که علاوه بر رعایت حق آزادی فردی برای شخص و حفظ حریت نفسانی او، رعایت آنچه را که اخلاق، شریعت و قانون از فرد انتظار دارد، برآورده می‌کند. کودک و حقوقش در این خانواده محترم است و رفتار آنان به گونه‌ای است که سبب عصیان و سرکشی کودکان نیز نمی‌شود. در این خانواده، اولیا بر این باورند که کودک هم می‌تواند تصمیم بگیرد و به او اجازه انتخاب می‌دهند و در ازای انتخاب‌های درستش او را تشویق می‌کنند. پیامبر اسلام (ص) چهار توصیه اساسی برای تربیت فرزندان دارد که قطعاً در این نوع خانواده به راحتی می‌توان این توصیه‌ها را اجرا کرد:

۱. آنچه را کودک در حد توان خود انجام داده، از او بپذیرند.

۲. آنچه انجام آن برای کودک، سنگین و طاقت‌فرسا است از او نخواهند.

۳. او را به گناه و سرکشی وادار نکنند.

۴. به او دروغ نگویند و در برابر او به اعمال سبک دست نزنند.

اما بعد از نگاه دموکراتیک در تربیت فرزند، یکی از عوامل رشد صحیح کودک، محیط گرم و محبت‌آمیز رشد است. محبوب بودن نیاز هر انسان است؛ همان گونه که آب و غذا جزء نیازهای او محسوب می‌شود و هر گونه اختلال در این مسئله، بعدها در رشد کودک بویژه رشد دینی او مؤثر خواهد بود؛ زیرا هنگامی که علقه‌های عاطفی بین اعضای خانواده وجود نداشته باشد، جذبه‌های شخصیتی هم به تبع آن وجود نخواهد داشت و افراد خانواده برای یافتن نیازهای عاطفی خود به سرعت به بیرون از خانواده می‌روند و آنچه که زودتر می‌یابند - که غالباً نیز مطلوب نیست - مورد استفاده عاطفی قرار می‌دهند که هر گونه تربیت دینی در این شرایط منتفی است.

نکته دیگری که در یک تربیت دینی درست باید به آن توجه کرد، شرایط اجتماعی و هماهنگ بودن با زمان است. این مسئله، ارتباط مستقیم با نگاه دموکراتیک در تربیت دارد. ساختارهای سنتی، عموماً پدرسالار است و بیشتر از نوع خانواده‌های دیکتاتوری به شمار می‌آید. طبیعتاً در جوامع مدرن که حتی حکومت‌ها نیز به شیوه‌های سنتی اداره نمی‌شود، تربیت سنتی کارایی چندانی ندارد. بارها و بارها دیده شده که فرزندان تربیت شده در خانواده‌های سنتی تا آن زمان که تحت ریاست و حکومت خانواده خویشند، حتی مانند آنان می‌اندیشند، اما به محض اینکه از ساختار سنتی خارج شده و وارد جامعه مدرن شدند، به

نوعی خودباختگی دچار می‌شوند و گاه تمام مبانی تربیتی خود را که احتمالاً بخش اعظم تربیت دینی‌شان نیز هست، از دست می‌دهند.

اما خانه دوم کودکان، مدارس است و معلمان در واقع اولیای دوم کودکانند که حتی گاه نقشی مؤثرتر در الگوهای شخصیتی آنان ایفا می‌کنند؛ زیرا اولاً وقت زیادی از کودکان صرف مدرسه و اشتغالات آن می‌شود و ثانیاً در شرایط عادی، کودکان بیش از آنکه پدر و مادر خویش را بزرگ بینگارند، به معلمانشان اهمیت می‌دهند. پدر و مادر بر اثر مرور زمان با وجود حفظ جایگاه خود در میان فرزندانشان، برای آنان عادی می‌شوند؛ به همین علت معلمان نقش پررنگ‌تری می‌یابند.

مدرسه نیز خانواده دوم است؛ پس بسیاری از اصولی که باید در خانواده رعایت شود، کم و بیش در مدرسه نیز پابرجا است. اما برخی از عوامل هستند که با وجود جامعیت آنان، در مدرسه نقش بسیار مهم‌تری می‌یابند؛ یکی از مهم‌ترین این عوامل که متأسفانه از آسیب‌های مهم نظام آموزش و پرورش ما است، دانش معلمان است. در نظام سنتی آموزش (یعنی مکتب‌خانه‌ها) سطح دانش به همان اندازه‌ای بود که ضرورت ایجاد می‌کرد؛ به همین علت عنصر نوآوری و ابتکار در میان معلمان جایگاه خاصی نداشت و طبیعتاً نیز نمی‌توانست جوانان را به سطح بالایی از آگاهی برساند. البته این مسئله امروزه دیگر به همان سطح سابق نیست؛ اما هنوز به طور مثال معلمان دیپلمه در سطح آموزش و پرورش، نزدیک به ۲۵۰ هزار نفر هستند؛ یعنی به نسبت جامعه امروز ما حداقل ضرورت دانش‌اندوزی!!

طبیعتاً این‌گونه معلمان نمی‌توانند از نوآوری و ابتکار چندانی برخوردار باشند؛ زیرا بسیاری از دانش قبلی آنان نیز بر اثر مرور زمان به فراموشی سپرده شده و امروز اطلاعاتشان منحصر به چیزهایی است که هر روز آن را تدریس می‌کنند. اما این مسئله تنها گریبان‌گیر معلمان با سطح تحصیلات پایین نیست؛ بلکه بسیاری از تحصیلکرده‌ها نیز یا از دانش تک‌بعدی برخوردارند و یا دانششان به جهت مشغله بسیار به تدریج فراموش می‌شود و به روز نمی‌شود. این مسئله در حوزه تربیت دینی نمود حادتری دارد. چنان‌چه خواننده محترم تجربه تدریس داشته باشد، به خوبی متوجه خواهد شد معلمانی که خارج از مطالب درسی خود اطلاعات داشته باشند و از آن اطلاعات برای تدریس استفاده کنند و یا صرفاً برای پاسخگویی به نیازهای ذهنی دانش‌آموزان به مطالب خارج از درس اشاره نمایند، در میان دانش‌آموزان از

اعتبار بهتری برخوردارند. این مسئله در کنار وارستگی اخلاقی معلم و کاربرد محبت در کنار تربیت، منزلت معلم را نزد دانش‌آموز به شدت بالا می‌برد. همین امر سبب می‌شود گفته‌های معلم در درس خود نیز از اقبال بهتری برخوردار باشد. معلمان تربیتی و معلمان معارف اسلامی با دانستن این مطلب باید به این خواسته روانی دانش‌آموزان پاسخ مناسبی دهند؛ البته منظور از دانش تنها اطلاعاتی کمی برای به رخ کشیدن معلومات نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از اطلاعات است که بتواند تغییرات کیفی مهمی را در اذهان دانش‌آموزان ایجاد کند؛ به طور مثال بتواند دین و آموزش‌های مربوط به آن را به خوبی با روزمره دانش‌آموز پیوند عمیق دهد و یا بتواند از بیان غیرمستقیم مفاهیم دینی در آموزش خود بهره‌برداری کند. این روش باعث می‌شود که مسائل در چارچوب دین، عمیق و ریشه‌دارتر به دانش‌آموزان ارائه شود.

یکی دیگر از نکاتی که در آموزش و پرورش باید مورد توجه قرار گیرد، جمع شدن کودکانی کنار هم است که احتمالاً دارای تضادهای فرهنگی گسترده‌اند. آنان در سبک‌های مختلفی زندگی می‌کنند و با زبان‌های متفاوتی سخن می‌گویند. آگاهی‌های معلم از نوع زندگی و جایگاه روانی و اجتماعی متعلم خود، باید بر شیوه‌های تدریس او مؤثر باشد. پیش‌تر درباره این بحث سخن رفت و گفته شد که شناخت از متربی، جزء ارکان تربیت درست است. البته باید گفت که این وظایف و نمونه‌ها، دیگر تلاش‌ها در این زمینه در سیستم آموزش و پرورش، بیشتر یک نوع فعالیت جنبی و شخصی برای معلمان است؛ زیرا معمولاً نمی‌توانند این جوانب را برای تربیت نسل آینده رعایت کنند. برخی نکات در ناتوانی سیستم آموزشی ما عبارتند از:

- دانش‌اندک و توانایی‌های ناچیز معلمان که علت آن، عدم جذابیت شغل معلمی در میان فارغ‌التحصیلان است. این مسئله خصوصاً در بین مردان شکل حادثری به خود می‌گیرد و آموزش و پرورش معمولاً آخرین انتخاب برای کار است.
- دستمزد پایین معلمان سبب می‌شود که آنان نتوانند وقت لازم را برای یادگیری و به روز کردن اطلاعات داشته باشند؛ بلکه بیشتر زمان خود را وقف تأمین معاش خود کنند.
- تعداد بالای دانش‌آموزان در کلاس‌ها سبب می‌شود که معلمان نتوانند در زمان اندک خود و با حجم بالای اطلاعات کتاب‌ها، به فرد فرد دانش‌آموزان توجه و محبت کنند و شناخت دقیقی از آنان جهت تربیت درستشان به دست آورند.

- استفاده از قوانین نسبتاً خشن برای کنترل مدارس و نبود جوّ دوستانه و همراه با محبت نیز آسیب‌های بسیاری در سطح تربیت خصوصاً تربیت دینی ایجاد می‌کند.

نظیر این‌گونه ناتوانی‌های علمی و عدم تناسب کتاب‌های درسی دینی با دانش‌آموزان و ... آسیب‌های بسیاری به نظام تربیتی اسلامی وارد می‌کند. اما در اینجا ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه این ناتوانی‌ها و نارسایی‌ها، وظیفه انسانی و اخلاقی معلمان و دیگر مربیان دینی در سطح جامعه را نقض نمی‌کند. اینان بعدها برای آنچه به متریبان خویش می‌آموزند، پرسش خواهند شد و باید پاسخگوی اشتباهات خویش در زمینه تربیتی - که گاه ممکن است نتایج وخیمی داشته باشد - باشند. البته باید دانست که هر تربیتی زمانی مؤثر است که با عمل مربی همراه باشد.

باطل است آنچه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار

۱۵۱ خداوند در قرآن آنانی که مردم را به نیکی فرمان می‌دهند، اما خود را فراموش می‌کنند مورد شماتت قرار داده است.<sup>۱۵</sup> معلمان و اولیا باید بدانند که اگر فرزندان را به چیزی توصیه کنند ولی خود به آن عمل نکنند، نه تنها توصیه‌شان در تربیت دینی فرد مؤثر نخواهد بود، بلکه نتیجه‌ای عکس خواهد داشت. درواقع کودک با چنین روشی، نوعی ریاکاری و داشتن چهره‌ای دوگانه را می‌آموزد و آموزش‌های دینی خود را در جهت منافعش استفاده خواهد کرد.

«ای کسانی که ایمان آوردید چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.»<sup>۱۶</sup>

این رفتار یکی از مهم‌ترین موانع در زمینه تربیت دینی است.

یکی دیگر از موانع مهم پیش روی این تربیت، چگونگی برخورد با مسئله‌ای است که آن را به نام تهاجم فرهنگی می‌شناسیم. در تمام جوامع از آغاز تا کنون، فرهنگ‌های مختلف درصدد پیشبرد و توسعه فرهنگ خودشان در سطح جهان بوده‌اند؛ چنان‌که به طور مثال اسکندر در بسیاری از کشورهای بزرگی که آنان را به تسخیر خود درآورد، شهری به نام اسکندریه ساخت و فرهنگ و روش یونان را در آن شهر نهادینه و به مردمان تلقین کرد؛ اما نکته اساسی این‌جا است که به خاطر داشته باشیم هرگاه جامعه‌ای از قدرت فرهنگی بیشتری برخوردار باشد، تمام این روش‌ها در مقابل آن بی‌تأثیر و کوچک خواهد بود. متولیان فرهنگ جامعه باید بدانند که نابودکردن تهاجم فرهنگی تنها از طریق یک چیز حاصل می‌شود و آن

معرفی و شناخت هویت ملی و دینی در سطحی است که قدرت و غنای آن آشکار و چشمگیر باشد و این معرفی که خود نوعی تربیت دینی و فرهنگی است، باید با توجه به شناخت متربی که همان شناخت بافت فرهنگی، فکری، اقتصادی و ... جامعه است، انجام می‌گیرد؛ زیرا چنان‌که بتوانیم با افراد تحت تعلیم خود همدلی داشته باشیم، دیگرانی همواره هستند که با مقاصد منفعت‌طلبانه خود، همدلی لازم را اعمال کنند.

اما در پایان نباید فراموش کنیم که پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید:

انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق

هر رفتار دینی بدون توجه به مکارم اخلاقی ارزش چندانی نخواهد داشت و همواره ارزش‌های فراگیر انسانی که در فطرت همه انسان‌ها نهاده شده و یکسان است، در تربیت دینی درست، رکن اول و مهم‌ترین رکن به شمار می‌آید. بر همین اساس عمل‌کردن جز به روش مورد تأکید پیامبر اسلام (ص)، نوعی انحراف از اسلام ناب محمدی است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۲.
۲. امام خمینی: «چهل حدیث»، ص ۱۲۷.
۳. لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.
۴. الذاریات / ۵۶.
۵. بقره / ۱۳۸.
۶. امام خمینی، کلمات قصار، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام، ص ۶۵.
۷. نهج‌البلاغه، حکمت ۷۳.
۸. همان، خطبه ۶۹.
۹. همان، نامه ۳۱.
۱۰. امام صادق(ع): «کونوا دعاء الناس باعمالکم و لا تكونوا دعاء بالستکم»؛ (بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۹۸).
۱۱. بحارالانوار، ج اول، ۲۲۴.
۱۲. هرم مازلو به ترتیب زیر نیازهای انسان را طبقه‌بندی می‌کند:





۱. نیازهای فیزیولوژیک: نیاز به آب، غذا، هوا، مسائل جنسی و ...

۲. نیازهای مربوط به ایمنی: احساس امنیت و ...

۳. نیازهای مربوط به عشق و محبت: دوستی، خانواده، روابط جنسی صمیمانه و ...

۴. نیازهای مربوط به عزت نفس: کسب اعتماد و ...

۵. نیازهای مربوط به خودشکوفایی: اخلاق، خلاقیت و ...

### 13. Self-actualized.

۱۴. سکولار شدن، دنیوی شدن، ترک معنویت و ایمان و ... از دیگر معادل‌های معنای عرفی شدن است.

۱۵. بقره / ۴۴.

۱۶. صف / ۲ و ۳.

۱۵۳

### منابع

- اسمارت، نینیان، تجربه دینی بشر، ترجمه مرتضی گودرزی، انتشارات سمت، جلد اول، ۱۳۸۳.
- امام خمینی، چهل حدیث، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۶.
- حاجتی، سیدمحمد باقر، اسلام و تعلیم و تربیت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۰.
- دنیک میر، دان و ...، والدین مؤثر - فرزند مسئول، ترجمه مجید رئیس دانا، انتشارات رشد، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- سیف، علی‌اکبر، روان‌شناسی پرورشی، انتشارات آگاه، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
- شریعتمداری، علی، روان‌شناسی تربیتی، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- مبشری، اسدالله، ترجمه نهج البلاغه، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
- محسنی، منوچهر، مقدمات جامعه‌شناسی، نشر دوران، چاپ دوم، ۱۳۷۶.



پڙو، شېرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی